بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 17 دی 1393.

محصل عرض ما این بود که در بحث ارطال مستثنات هم بایع و هم مشتری هر دو ملکشان کلی است. بایع ارطال کلی را مالک است و مشتری هم ما عدی الارطال را مالک است. ولی بایع این ارطال کلی را بر ذمه مشتری مالک است ولی مشتری مستقیما مالک است و خاصیت این تفاوت ملکیت این دو تا این هست که مشتری استقلال در تصرف دارد ولی بایع استقلال در تصرف ندارد و حق تعیین با مشتری است دون البایع. اینجا یک توضیح مختصری لازم است بدهم آن این است که این که ما می گوییم مشتری حق استقلال در تصرف دارد آیا به خاطر اینکه عقلا یعنی متعاملین یک همچین حقی را برای مشتری قائل شده اند به این خاطر است یک جور تصویرش این است که بگوییم که متعاملین حق تصرف را برای مشتری قرار داده اند. یک جور دیگر این استکه ما بگوییم نه، بحث متعاملین نیست. کسی که در یک مال به نحو کلی حق داشته باشد اگر من علیه الحقی برای او تعیین نشده باشد اطلاق قضیه اقتضا می کند که حق تصرف در این مال داشته باشد و آن بتواند مال خودش را در این استیفا کند. یعنی استیفای مال، کسی که مالک، اگر کسی من علیه الحق داشته باشد خود همین من علیه الحق عقلائا یعنی اینکه شما باید بروید سراغ من علیه الحق و حق خود را از او مطالبه کنید. ولی اگر من علیه الحق نداشته باشید همین که حق شما به نحو کلی در این مال هست در آن می توانید تصرف کنید. اینجوری ممکن است شخصی مدعی شود. اینجوری بگوید که اگر دو نفر من علیه الحق، دو نفر به نحو کلی در یک مال حق داشته باشند آنها باید بحث کرد که آیا هر کدامشان مستقل از دیگری می توانند تصرف کنند یا خیر ولی اگر یک کسی فقط یک نفر به نحو مطلق در این مال حق داشته باشد، حقی که من علیه الحق ندارد، یعنی حق مطلق، حقی که من علیه الحق ندارد اینجا بگوییم آن اختیار مطلق با او هست که هر جوری می خواهد در این مال تصرف کند. حالا این یک بحثی است و یک تکمله ای دارد و آن تکمله اش را بعدا در موردش صحبت می کنیم. حالا یک نکته دیگر را هم من ضمیمه کنم، فرض کنید حالا این مثال را دقت کنید که بعدا با این مثال کار دارم. اگر شخصی دو صاع از مال خود را صفقهً واحدهً به دو نفر فروخت، یک صاعش را به این فروخت و یک صاعش را به این فروخت. مال تلف شد و فقط دو صاع باقی ماند. اینجا آیا هنوز حق تعیین مالک نسبت به این مال باقی است یا خیر؟ دیگر ملکش از بین رفته ها. فرض این است که ملک بایع از بین رفته است چون فقط دو صاع بیشتر باقی نمانده است. یعنی آیا حق تعیینی که برای مالک هست به تبع مالکیتش است، این شکلی است یا اگر مالکیت هم نباشد ممکن است آن حق تعیین هم باقی باشد. یک چیزی است قابل تأمل است باید روی آن تأمل کرد. تصور بدوی من این هست که عقلائا اگر شخصی دیگر مالکیتی نسبت به عین نداشته باشد حق تعیین برای او قائل نیستند و بعد از این دیگر حق تعیین با آن دو نفر هست. خود آن دو نفر اگر رضایت دادند که چه شکلی تقسیم کنند دیگر آن مالک این وسط حقی ندارد. آن حق مالک تا جایی هست که خودش در عین ملک و حقی داشته باشد. ولی اگر ملک آن بایع تمام شد دیگر حق تعیین هم ندارد. حالا این را دقت کنید چون در بحث های آینده یک قدری اثر دارد که اگر این جور باشد اینکه من علیه الحق، حق تعیین دارد به تبع مالکیتش نسبت به ما بقی است. نه اینکه مستقلا من علیه الحق بودن اقتضا حق تعیین را کند. خب حالا اینها بحث هایش فقط خواستم یک اشاره ای کرده باشم چون بعدا روی این نکات یک مقداری کار داریم. مرحم خویی اینجا یک مطلبی دارند قبل از اینکه حالا به تصویر هایی که خود خویی در این مسئله تصویر کرده اند، در ضمن اشکالاتی که مرحوم آقای خویی به مرحوم شیخ می کنند، یک سری نکاتی وجود دارد که آن نکات به عرض ما هم اشکال وارد می کند. مرحوم آقای خویی به تصویری که مرحوم، از مرحوم شیخ نقل می کنند این تصویر را که مرحوم شیخ بنابر اینکه ارطال مستثنات محمول بر اشاعه باشد، می گویند که حق بایع و حق مشتری هر دو کلی است بعد با وجودی که حق هر دو کلی است ولی حق تعیین با مشتری است و بحث ها را دنبال می کنند. مرحوم اقای خویی خب بحث ها را من نمی خواهم همه نکات بحث مرحوم خویی نسبت به مرحوم شیخ را متعرض شوم. مرحوم آقای خویی اینجا این اشکال را مطرح می کنند، می گویند که حق مشتری کلی نیست مجرد اینکه حق بایع یک ارطال کلی است، ملازمه با کلی بودن حق مشتری ندارد. حق مشتری کلی نیست و شخصی است و فقط حق بایع کلی است. اگر قرار بود حق مشتری کلی باشد و حق بایع هم کلی باشد این جزئی مال را چه کسی مالک است؟ این جزئیات و خصوصیات مال را معنایش این است که خصوصیات مال، مالک نداشته باشد و این هم که کأنه معقول نیست.

سوال: مثل کلی فی المعین است؟

پاسخ: ایشان می خواهد بگوید که حق مشتری به جزئیات تعلق گرفته است و شخصی و معین است و فقط حق بایع کلی است بر خلاف مرحوم شیخ که هر دو حق را کلی تصویر می کرد. از این جهت که عرض کردم این فرمایش به عرض ما هم وارد می شود آن این است که ما هم می خواستیم بگوییم که هم حق بایع و هم حق مشتری هر دو کلی است. اینها اولا یک نکته ای ایشان توجه نکرده است مرحوم آقای خویی نسبت به فرمایش شیخ، مرحوم شیخ می فرمایند که حق مشتری جمیع المال المخرج عنه الارطال. جمیع المال المخرج عنه الماء. وقتی که ارطال مستثنات کلی باشد المال لمستثنی منه الارطال هم قهرا کلی می شود آقای خویی تصویر کرده اند که کأنه کل مال منتقل به مشتری می شود و از مشتری ارطال منتقل می شود به بایع. در حالی که اینجور نیست. استثنا یعنی اصلا منتقل نمی شود به مشتری. مرحوم شیخ می فرماید که حق بایع وقتی کلی شد حق مشتری هم به تبع کلی شدن حق بایع کلی می شود دیگر.

سوال: مسامحتا می گوییم مستثنا...

پاسخ: نه مرحوم شیخ می گوید حقیقتا. استثناء حقیقی است. می گوید من کل این مال منهای ارطال را به شما منتقل می کنم استثنا یعنی همین دیگر. الثمار المخرج عنها الارطال این ملک مشتری است. وقتی خود ارطال کلی شد، سماری که از آن ارطال استثنا شده باشد کلی است دیگر. آقای خویی تصویر کرده اند که کأنه کل آن منتقل به مشتری می شود و از آن کلی که منتقل شد ارطال آن استثنا می شود. اگر استثنا می شود یعنی بعد از انتقال به مشتری بر می گردد به بایع. ایشان اینجوری باید تصویرش باشد ولی اگر اینجوری تصویر نباشد که بطلان حرف ایشان واضح است دیگر. لازمه فرمایش ایشان این هست که این جوری باید تصویر کرده باشند در حالی که آن تصویر شیخ تصویر روشن تر و عرفی تر همین است که نه، ارطال مستثنات کلی هست ملک بایع، ما عدی الارطال هم که خودش یک عنوان کلی هست آن هم می شود ملک مشتری هر دو کلی هستند. اما نقضی که مرحوم خویی وارد می کنند می گویند مگر میشود این جزئیات ملک کسی نباشد؟ گویا حالا اگر بخواهیم این بیان آقای خویی را یک بیان فنی تری به آن بدهیم شاید این جوری تعبیر کنیم بگوییم اشکال عقلی ندارد که جزئیات مالک نداشته باشد ولی اگر قرار باشد که این جزئیات مالک نداشته باشند می شود جزو مباحات، باید جزو مباحات باشد و اشخاص بتوانند در آن تصرف کنند در حالی که اینجور نیست که بتوانند در این ها تصرف کننند. و الا منهای یک همچین تقریب اینکه حتما باید این کلی خارجی، جزئیاتش هم مالک داشته باشد یک همچین قانونی که ما نداریم که حتما باید آن جزئیات را هم کسی مالک باشد. ولی به نظر می رسد اینکه ما می گوییم که همه اشخاص می توانند در مباحات تصرف کنند به طور کلی قانون عقلایی که نیست در هر شیئی که مباح باشد اشخاص ملک نداشته باشند اشخاص بتوانند تصرف کنند. جزئیاتی که متعلق یک حق کلی باشد و عقلا نسبت به آن کلی هایش مالک فرض کرده باشند این جزئیات را اشخاص نمی توانند در آن تصرف کنند. هیچ مانعی که ندارد. آن اشیاء خارجی را اشخاص حق تصرف دارند که مملوک یعنی به نحو کلی که منطبق به آنها هست مملوک نداشته باشد ولی در جایی که به نحو کلی مملوک داشته باشد حق تصرف عقلا برایش قائل نباشند هیچ مشکل خاصی ندارد مشکلی ندارد مگر حتما باید این شیء خارجی مملوکی داشته باشد. این همچین ملازمه ای وجود ندارد. خب این اصل این بحث

مرحوم آقای خویی در ادامه، یک نکته ای را هم من اینجا ضمیمه کنم چون در ادامه فرمایش اقای خویی هم تأثیر دارد آن این که ما عرض می کردیم که ارطال به نحو کلی است و ما عدی الارطال هم به نحو کلی اس. ما در واقع یک بحث در مورد مملوک داریم و یک بحث در مورد ظرف مملوک داریم. کلی فی المعین در یک مملوک در آن وجود دارد و یک ظرف مملوک وجود دارد. ما در بحث ارطال مستثنات می گفتیم که تفاوت بحث ارطال مستثنات با بحث بیع صاع من صبره نه تنها دل مملوک هست که مملوک در صاع من صبره مملوک بایع شخصی است و مملوک مشتری کلی است، به خلاف ارطال مستثنات که هر دو مملوک کلی هست، در ظرف مملوک هم تفاوت دارند. ظرف مملوک در بیع صاع من صبره یک شیئی هست که مقدارش مشخص نیست. ما می گوییم که یک صاعی از این صبر، صبره هر مقدار می خواهد باشد باشد. نه حدوثا لازم است که مقدارش مشخص باشد و نه بقائا و نه لازم هست که مقداری که حدوثا هست همان مقدار هم باقی مانده باشد تغییر هم کند یعنی یک ظرفی در نظر گرفته شده است و این ظرف تعینش به این مقدار هست که صاع را در خودش جا دهد . مقدار تعینش این است. ظرفی باید باشد که صاع در آن جا بگیرد. اما حالا یک صاع باشد یا دو صاع باشد یا چند صاع باشد مهم نیست. حالا در پرانتز یک شوخی را اینجا معروف است بد نیست اینجا عرض کنم می گویند که ناصر الدین شاه یک موقعی با لباس مبدل رفته بود در مسجد شاه تهران آن جاها، طلبه خلاصه الحساب داشته می خوانده است. می گوید طلبه بگو ببینم این حوض چند کاسه آب می گیرد؟ طلبه گفته بود بستگی به کاسه اش دارد. اگر کاسه ای باشد که حجمش نصف حوض باشد دو کاسه. اگر کاسه ای باشد که حجمش یک سوم حوض باشه سه کاسه. کاسه داریم تا کاسه. حالا این ظرف مملوکی که اینجا در نظر می گیریم این ظرف فقط این مقدار می خواهیم بگوییم که باید تعین دارد. ظرفی باید باشد که این مقدار مملوک ما را در آ« جا شود اما چقدر آن مشخص نیست. هیچ حتی به نحو تقریبی هم لازم نیست مشخص باشد. ولی در ما نحن فیه یک ظرفی در نظر گرفته شده است که آن ظرف مقدارش مشخص است تقریبا و این مقدار ظرف دخالت دارد در اعتبار مالکیت من. به طوری که اگر این مقدار از بین رود دیگر من مالکیت را اعتبار نکرده ام. من مالکیت را برای بایع در یک صاعی که در یک ظرفی که حدودا مثلا در آن مثال صد خرواری که ما می زدیم حدود هزار خروار آن ظرف جا بگیرد. صد خروار از هزار خروار تقریبی. به طوری که اگر این هزار خروار تقریبی تحقق نداشته باشد من دیگر اعتبار نکرده ام. وقتی من اعتبار نکردم حالا بعد از آن تکلیف چیست آن را باید عقلا تعیین کنند. آن را در جلسه قبل همین را توضیح می دادم. تقسیط به اعتبار قرار معاملی نیست. ما طرفین نسبت به یک ظرف متعارف قراری داریم. حالا اگر این ظرف از بین رفت. ما اصلا تصویر اینکه این ظرف از بین رود را نمی کنیم. اما اگر این ظرف از بین رفت و یک تصادفی پیش آمد و به یک شکل دیگری تحقق پیدا کرد. این متعامله نسبت به آن اعتبار خاصی ندارند. این عقلا هستند که در این جا به نسبت سهامی که متعاملین برای خودشان قرار داده اند در المطبقی من الشیء آن را برایشان اعتبار می کنند این محصل عرض ما در این بحث است.

سوال: در بیع باید ... مشخص باشد چیز دیگری اصلا ظرف و اینها اهمیتی ندارد اینکه در ارطال ما می گوییم که باید همه چیزش مشخص باشد به خاطر اینکه اگر کلش مجهور باشد آن ... ما مجهول یعنی به جهل قوی می کشد آن ارطال مشخص نباشد ... مثل در اشاره در اشاره باید کلش مشخص باشد که بگوییم یک سوم آن وی ک پنجم آن. پس این هیچ خصوصیتی ندارد

پاسخ: نه این دو تا با هم دیگر ملازمه ندارد. ما نمی خواهیم بگوییم که حتما باید مشخص باشد ولی مانعی دارد متعاملین به نحو این شکل معامله کنند.

سوال: الآن مثلا سیصد رطل است اینجا. آمد گفت الا صد رطل آن. بعد گفت دویست رطل بوده است.

پاسخ: به نحو تقریبی اگر متفاوت باشد بله اشتباه است.

سوال:...

پاسخ: نه اگر آن هم باشد باید به نحو تقریبی مشخص باشد.

سوال: گونی برنج

پاسخ: نکته اصلی این است که چرا خرس اینجا ها معتبر است این نکته ای که در جلسات قبل هم اشاره کردم. حجیت نه اینکه چرا باید با خرس مشخص شود.

سوال: فقط در میوه و ...

پاسخ: نه در جاهای دیگر هم باید خرس شود.

سوال: خرس باید دقیق باشد مثلا اگر گندم...

پاسخ: بحث این است که باید دقیق باشد ببینید بحث این است که آیا من صد رطل را یعنی آن چیزی را که، مطلب را توجه بفمرایید یک موقعی شما می گویید که من یک صد خروار از مجموعه ای که در هنگام بیع هزار خروار است را به تو منتقل می کنم اما اینکه بعدا آن مجموعه هم هزار رطل باقی بماند آن را دیگ ردر اعتبارم اخذ نمی کنم. این یک جور اس. یک جور هست که نه، من می گویم که صد رطل است و از هزار رطلی که حدوثا و بقائا این هزار رطل باشد. بحث ما این است. ارطال مستثنات ظرف بیع آن حدوثا و بقائا مقدارش در اعتبار متعاملین لحاظ شده است. علتی که بعدا تقسیط می شود علتش این است که وقتی بقائا کل آ« ظرف مملوک ما تغییر کرد من سبت به این اصلا متعاملین هیچ اعتباری ندارم سکوت دارم. این عقلا هستند یعنی فرض کرده اند که من یک مملوکی را دارم به شما منتقل می کنم مملوکی که ظر ف آن حدوثا و بقائا حدود هزار رطل باشد این خب کاملا تصویر که دارد. حالا این را داشته باشید چون این را می خوهم مقدمه قرار دهم برای بحث آقای خویی. حالا شما در مورد ارطال ممکن است این را مناقشه کنید و بگویید که به این شکل نیست و امثال اینها خب آن یک بحثی. ولی بعضی جاها مواردی است که دقیقا به همین شکل است. اینها مقدمه است برای بحث های آینده ما. مطلبم همین جور است. من مطلب آقای خویی را یعنی این مطلب همین جور است که ارطال نه تنها مملوک ما باید مشخص باشد ظرف مملوک هم در اعتبار متعاملین مشخص می شود و ما تصویرمان در مورد ارطال متعین، ارطال مستثنات به یان شکل هست.

سوال: اصلا بحث من حالا در ذهنم اینجوری است که از اینجا آغاز شد که کلی فی المعین که مطرح شد یک تضادی بین کلمات اصحاب آدم می بیند که این را مطرح کردید که چطور اقاین در ارطال مستثنات همان قضاوتی که در کلی فی امعین کرده اند را نکرده اند. خب این جوری ضرر به ... این است که باید ببینیم که کلمات اصحاب وقتی که ارطال مستثنات را مطرح کرده اند چجوری این را تصویر کرده اند. آیا به این نحو تصویر کرده اند که من می آیم و می فروشم یک میوه باغی را که تخمین هم زده ام هزار تا خروار،

پاسخ: بله حتما همین است. والا اینکه شما می گویید به نسبت کم می شود چطوری به نسبت کم می شود. مفروض کلام ما این است که اگر تلف شود تلف به نسبت واقع می شود. تلف به نسبت چجوری واقع می شود اگر مشخص نباشد

پاسخ: اگر مشخص نباشد اشکال ندارد. من الآن می آیدمیوه های یک باغی را می فروشم ولی آن زمان هم هیچ تخمینی من نزده ام ها ولی موقعی که تلف شده است من قبل آن تخمین زده ام...

استاد: چطوری می توانگفت که چقدر تلف شده است. نکته را توجه نکردید ببینید این باغ فرض کنید اگر تخمین نزده باشم، که هزار خروار چیزش است. اینکه ما می گوییم به نسبت این باغ ممکن است نهصد خروار بار دهد و ممکن است هزار خروار یا هزار و پانصد خروار بدهد، پس چرا شما می گویید که نصف آن تلف شد؟

شاگرد: بعدا که تخمین زدیم. لازم نیست موقع بیع که تخمین بزنیم. شما داریم یک جوری..

پاسخ: عیب ندارد از آن جهت اشکال ندارد حالا در حین بیع تخمین زده شود یا بعدا تخمین زده شود آن دیگر باید تعین خارجی وجود داشته باشد یعنی به هر حال ملک مشتری باید یک ملکی باشد که یک نوع تعینی در آن وجود داشته باشد ولی اگر در ملک مشتری تعین، حالغا معلوم عندما باشد یا نباشد آن را خیلی من نمی خواهم در این بحث وارد شوم. آقایان که می گویند باید معلم باشد. آقایان می گویند که مبیع باید معلوم باشد. من می خواهم بگویم که آن دخالتی در بحث ما ندارد. آن که نکته ای که من روی آن تکیه می خواهم بکنم این است که حق مشتری تعین واقعی باید داشته باشد. این جور نیست که حق مشتری به نحو غیر متعین باشد ولو تقریبا. و الا اگر او نباشد این احکامی که آقایان بر آن بار کرده اند دیگر بر آن بار نمی شود دیگر. خب مرحوم اقای خویی این جا توضیحی که می خواهند برای بحث بدهند یک سری مفاهیمی را متعرض شده اند. با این مفاهیم می خواهند کلام مرحوم شیخ را توجیه کنند بحث اصحاب را توجیه کنند. این مفاهیم صرف نظر از اینکه چقدر می تواند حرف اصحاب را در این بحث ارطال مستثنات استثنا کند خود مفاهیم، مفاهیم جالبی است. من بیشتر فرمایش آقای خویی را به خاطر این مفاهیمی که در آن قرار گرفته است مطرح می کنم و الا حالا بعد عرض می کنم که تطبیق آن بر بحث ارطال مستثنات نادرست است. ولی اصل مفاهیمی که اینجا ایشان مطرح می کنند مفاهیم خوبی است و ایشان می گوید که این مطلب در وصیت مسلم است و در بحث ارطال مستثنات در بحث متفاهم عرفی، که ما می خواهیم بگوییم که نه، در بحث متفاهم عرفی این جور نیست ولی عمده اش این است که ایشان تصویری که نسبت به وصیت انجام داده اند که ما بحث عمده مان این است که رابطه وصیت و ارث چیست و کلام آقای خویی را بیشتر به خاطر مقدمه بر بحث ارث دنبال می کنیم. آقای خوئی چند نکته را اینجا متعرض می شود. نکته اول اینکه ایشان می فرمایند که کسر دو گونه ملاحظه دارد. یکی کسر به نحو اشاعه و یکی به نحو کلی فی المعین یک موقعی فرض کنید که من می گویم که یک سوم مال خود را به شما فروختم. به نحو اشاعه است. یعنی یک سوم مال شما و دو سوم مال من. من و شما هر دو شریک در این مال می شویم به نحو اشاعه. احکام شراکت بار می شود. این یک جور است. یک جوری هست می گوییم ما یک سوم را به نحو کلی به شما دادم. دیگر بحث اشاعه نیست. کلی فی المعین است. یک سوم به نحو کلی ملک مشتری می شود. و کسر هر دو جورش در آن امکان پذیر است. ثبوتا هم می تواند به نحو اشاعه باشد و هم می تواند به نحو کلی فی المعین باشد حالا در مواقع فرق دارد بعضی وقت ها به نحو اشاعه است و بعضی وقت ها به نحو کلی فی المعین حالا اثباتا اینکه بفهمیم کجا به نحو اشاعه است و کجا به نحو کلی فی المعین است آقا یخوئی مطرح نکرده اند ولی خب این بحث مهمی هم هست در این بحث ها که آیا راه حل اثباتی برای تشخیص کسری که به نحو اشاعه اخذ می شود با کسری که به نحو کلی فی المعین اخذ می شود وجود دارد یا خیر. خب این یک بحث. آن کسری که به نحو کلی فی المعین ملاحظه می شود، خود آن کسر هم ایشان می فرماید که دو جور ممکن است ملاحظه شود یک نحو کلی فی المعین به نحو قضیه حقیقیه و یکی کلی فی المعین به نحو قضیه خارجیه. بعد مثال می زنند در بحث وصیت می گویند که یک کسی مثلا یک سوم مالش را، می گویند در بحث وصیت، وصیت اولا به نحو کلی است. کلی فی المعین است نه به نحو اشاعه. بنابراین ورثه حق تصرف در مال دارند مگر به مقدار وصیت که حق ندارند. این را ایشان مسلم می گیرد که حالا این را بحث خواهیم کرد که آیا مطلب این شکلی است وصیت نحوه تعلقش به مال به نحو کلی فی المعین است یا به نحو اشاعه است؟ آقای خویی می فرمایند که وصیت به نحو کلی فی المعین است. بنابراین ورثه حق تصرف در مال دارند تا وقتی که به مقدار وصیت باقی مانده باشد. این را قطعی می دانند و هیچ بحثی هم در موردش نمی کنند. خب دو گونه این کلی فی المعینی که در بحث وصیت هست می شود تصویر شود یکی به نحو قضیه حقیقیه و یکی به نحو قضیه خارجیه. بعد قضیه حقیقیه را اینجوری ایشان تصویر می کنندمی گویند یک موقعی حالا بنده خدایی که وصیت کرده است حالا قبل از اینکه به وصیت عمل شود در فاصله بین مرگ و عمل به وصیت یک، اگر خسارتی به مال واقع شود. یک موقعی ما می گوییم که به نحو قضیه حقیقیه است. معنای قضیه حقیقیه این هست که شما هم یک سوم آن مجموع مال، یک سوم ما ترک واقعی، آن یک سوم را ملک ورثه هست هر مقدار ما ترک تغییر هم کند آن تغییرات ملک ورثه را تغییر نمی دهد. یک موقعی نه، ما می گوییم که به نحو قضیه خارجیه است. یعنی هر زمانی که، ماترک هر زمان چقدر است؟ آن مقداری که در هر زمان ما ترک هست یک سوم آن مقدار.

سوال: زمان وصیت؟

پاسخ: زمانی که می خواهد به وصیت عمل شود. یعنی هر زمان بنابراین

آقای خویی تعبیر حقیقیه و خارجیه را تعبیر کرده اند آن هم با این تفسیر خاصی که برای حقیقیه و خارجیه تصویر کرده اند. من به نظرم این تعبیر خیلی تعبیر گنگ و نارسایی است. خود مفهوم کلام ایشان را به گونه ای دیگر می شود تعبیر کرد که خیلی روشن تر از این معنای ما باشد. آن این است، ببینید ما یک مملوک داریم اینجا و یک ظرف مملوک داریم. یک سوم از این مال. این مملوک ما اینجا چون کسر است تعین این مملوک مقدارش با مقایسه با آن ظرف سنجیده می شود. یک موقعی ما برای مشخص کردن مقدار مملوک مقدار ظرف را هنگام مرگ در نظر می گیریم، می گوییم یک سوم ما ترک عند الموت. آن را در نظر می گیریم. یک موقعی یک سوم ظرف فی کل زمانٍ در نظر می گیریم. یعنی در واقع برای مشخص شدن مملوک که نسبت مملوک به ظرف سنجیده می شود، چه ظرفی را در نظر می گیرید. ظرف به وجود الحدوثی یا ظرف به وجوده فی کل آنٍ. این دو صورت تأثیر دارد دیگر

سوال: یا اینکه در حال وصیت؟

پاسخ: آن که در حال وصیت که اصلا نیست. آن که از نظر شرعی مسلم است. آن که هست عند الموت باید در نظر بگیرید حالا این هم اثر دارد این را توجه داشته باشید یک نکته ای را من عرض کنم اگر مالی اصلا در بحث وصیت باید این مطلب روشن شود. اگر شخصی یک شیئی را وصیت کرد. هنگام مرگ به اندازه یک سوم بود بعدا این قیمتش رفت بالا و از یک سوم بیشتر شد. هنوز تقسیم نشده. آیا این وصیت نافذ است یا خیر. آن یک سومی که شرع امضا کرده است، یک سوم ما ترک عند الموت است یا یک سوم ما ترک فی کل زمانٍ هست؟ بعد از اینکه اینها افراض شود و جدا شود بعد از آن هر چه بالا پایین برود آن تأثیر ندارد که خب آن واضح است. بحث این است که این در فاصله مرگ و تقسیم و افراض مال و عدم به وصیت و عمل به ورثه و امثال اینها در این فاصله آیا تغییر این مال ما عینا أو قیمتا این تأثیر در نفوذ وصیت دارد یا خیر؟ این مثالی که آقای خویی مطرح می کنند جایی است که وصیت ما تغییر عینی پیدا کند. تلف شود و امثال اینها. یک جور دیگرش هم تصویر دارد تغییر مالیتی کند. همه اینها وابسته به این هست که ما این که می گوییم الوصیت فی الثلث نافذه آیا مراد در ثلث عند العمل بالوصیه هست یا در ثلث عند موت المیت هست؟ هر دو جورش تصویر دارد یعنی من می خواهم این را عرض کنم تصویر ثبوتی آن هست ما ممکن است بگوییم که ثلث عند موت المیت نسبت به او نافذ است. بنابراین بحث این است که ثلث ما ترک. این ما ترک که ثلث به ملاحظه او سنجیده می شود. کدام ما ترک است؟ ما ترک عند الموت را باید در نظر بگیریم یا ما ترک فی کل زمانٍ. یقینیه و خارجیه و آن تعبیرات خیلی تعبیرات گنگی است که چیز هست و این بحث خیلی هم مهم است در اینجا. در آن بحث وصیت باید استظهار در ادله را ببینیم حالا در موردش صحبت می کنیم. حالا ادامه فرمایش آقای خوئی باشد فردا انشاءالله.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

این نکته را عرض کنم. مراجعه کنید، من نشد حالا مراجعه می کنم به بحث وصیت و اینها به احتمال زیاد خیلی از بحث هایی که در آینده ما بحث خواهیم کرد در کتاب الوصیه باشد نه کتاب الارث. این نکته را مراجعه بفرمایید بحث ها فقط چون ما رابطه وصیت و ارث را می خواهیم دنبال کنیم دوستان بحث هایی که در لا به لای کتاب الوصیه هم هست مراجعه کنید من هم ملاحظه می کنم اگر نکته خاصی دوستان هم، این بحث ها خیلی عنوان مستقل ندارد یک سرفصل خاصی ندارد باید از لا به لای فرمایشات آقایان مطالبی که می فرمایند را استفاده کنیم و در موردش بحث کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد